

دسته بندی سیاست نظامی انقلابی

T. Derbent - آوریل 2006

این درست است که در زمان رویارویی نیروهای مسلح، نسبت به ناتوانی هوشی اغراق نسبی می شود، اما استفاده از توانایی آن را فراموش می کنند. فرمانده شارل دوگل 1936

خواندن یادگیری است، درخواست نیز یادگیری است و مهم تر از آن نوع یادگیری موضوع است. روش اصلی ما این است که جنگ را در جنگ کردن بیاموزیم. مائوتسه‌دونگ 1936

مساله ی سیاست نظامی انقلابی یکبار دیگر توسط احزاب و نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائونیست در جنگ خلق طولانی مدت مورد تحلیل و مطالعه قرار گرفت (پرو - نپال - هند و ...). آیا باید تجربه ی چریک شهری در کشورهای متروپل امپریالیستی را تکرار کرد؟ آیا باید شکل های دیگری را برگزید؟ مساله ی سیاست و اصول مسلحانه کمینترن و لنین یا بازتجربه ی اصول جنگ در کشورهای تحت سلطه و ... همه و همه سئوالاتی هستند که دوباره به صحنه آمده اند و بررسی آن ها اهمیت زیادی دارد.

این سند توسط حزب کمونیست جدید ایتالیا (n)PCI تحریف شده و در موارد بسیاری جای واژه های وزینی مانند "استراتژی"، "سیاست نظامی"، "نظریه نظامی"، و "دکترین نظامی" تعویض و بجای هم بکار رفته است. این را اشاره کردم که بگویم برداشت های متفاوتی از سیاست نظامی انقلابی وجود دارد و مخالفت های حادی با پیگیری این موضوع توسط نیروهای موجود در کمپ انقلاب هم صورت می گیرد! [2]

این مقاله محدودیت های خود را دارد و بر موارد مشخصی تمرکز دارد. مقاله نمی خواهد وارد پرسش های قدیمی و منسوخ شود که "آیا پرولتاریا به سیاست نظامی نیاز دارد یا نه؟ پیگیری و تبلیغ سیاست نظامی انقلابی آیا چپ روی است؟ و تئوری های انتزاعی که نه تنها باریکه راه انقلاب را هموار نمی کنند که مسدود می سازند. تلاش ما در مقاله این است که دست به عمل بزنیم و این مقاله و این پروژه را در راستای عمل انقلابی می بینیم. همانطور که Maurice Biraud در فیلم *Un taxi pour Tobrouk* گفت: "

(توضیح مترجم: این ترجمه بر اساس کنفرانسی است که در کارگاه آموزشی بلوک مارکسیست - لنینیست در بلژیک انجام شده و تلاش می شود که با محدودیت های زبانی و تلخیص ناچیز برخی مثال ها، بتوانیم به اصل مطلب وفادار مانده و روان ترین ترجمه ای که در توان داریم را در اختیار علاقمندان فارسی زبان قرار دهیم. امیدواریم که مورد توجه جوانان قرار گیرد)

1. مقدمه

لونی چهاردهم اصطلاحی دارد با این مضمون "ultima ratio regum" و آن را بر توپ نظامی خود حک کرده بود: کلام نهایی تمام پادشاهان. هر پروژه ی انقلابی اجتماعی باید پیش از رویارویی قوای مسلح با هم به نیروی واکنش و قدرت کنش بیانندیشد. با این تصور که "هنوز زمان آن نرسیده" باعث خواهیم شد که در "زمان مشخص" متحمل خسارات فراوان و شکست شویم. بسیاری از نیروها، سازمان ها و ... ادعای انقلابی بودن دارند در حالیکه آن ها سیاست نظامی را نفی کرده یا کم بها می دهند! این نیروها در حقیقت گور انقلاب را حفر می کنند. [1]

بنابراین داشتن ذهنیت سیاست نظامی انقلابی در حقیقت فراهم آوردن شرایط عینی مبارزه ی انقلابی است.

یک فرد تحصیل نکرده که فعال و در پراتیک دخیل است، می تواند از دو روشنفکر که در جازده اند فراتر رود".
درست؟

2. فاکتورهای سوپرکتیو و اُبزکتیو

اولین نکته‌ی قابل توجه در سیاست نظامی انقلابی مربوط به محدودیت‌های عینی و ذاتی آن است. این محدودیت‌ها توسط دیوید گالولا، راجر ترینر و رابرت تامپسون و ... دسته‌بندی شده و به‌عنوان "دستورالعمل نظامی شورش و ضدشورش" نام‌گذاری و تبدیل به تزهایی شده که از سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا امروز به‌شکل کلاسیک مورد استفاده‌ی دولت‌ها و مبارزین قرار گرفته است. به ویژه ارتش آمریکا در جنگ‌های اخیر خود در عراق و افغانستان به شکلی بسیار مدرن از این تزه بهره برده‌برداری است. این تزه‌ها برای دولت‌های امپریالیستی و دارای ارتش‌های متجاوز کارکرد بسیاری داشتند و دارند. برای اولین مائوتسهدون بود که به فکر تغییر و ارتقای این تزه‌ها برای منظور دیگر و به‌واقع برای استفاده‌ی ارتش پرولتری افتاد. خدمات نظامی مائو محدودیت‌های بسیاری برای دولت‌های امپریالیستی و سیاست‌های نظامی‌شان در مواجهه با قیام‌های توده‌ای مسلحانه بوجود آورد. به نحوی که در دانشکده‌های نظام کشورهای غربی، در کنار متفکرین و تئوریسین‌های نظامی بورژوازی مانند کلاوس ویتز و ... مطالعه‌ی سیاست نظامی مائوتسهدون جایگاه ویژه‌ی خود را دارد. به‌واقع مائو سیاست نظامی پرولتاریا را در عصر امپریالیسم تئوریزه کرد و به پراتیک درآورد.

در تزه‌های متفکرین فوق مثلاً ترینر؛ انقلاب یک توطئه‌ی برنامه‌ریزی شده و نقشه‌مند است که میان دو دسته از مردم رخ می‌دهد: **نمایندگان بخشی که خواهان برهم‌زدن اوضاع هستند و مردم تحت انقیاد این نمایندگان.** به تعبیر ترینر؛ بحران انقلابی زمانی رخ می‌دهد که این نمایندگان در خفا تصمیم به تغییر بازی و مناسبات می‌گیرند. بورژوازی مبلغ این نظریه است و امروزه در اشکال بسیار مدرن و متفاوتی این نظریه را تبلیغ می‌کند. اما این نظریه به شدت غیردیالکتیکی است! بحران انقلابی در نتیجه‌ی عملکرد فاکتورهای ذهنی و عینی رخ می‌دهد و در بیشتر مواقع نیروهای انقلابی با فرارسیدن این رخداد غافلگیر و متعجب می‌شوند. مانند 1905 که بلشویک‌ها ارتشی نداشتند و دقیقاً

یکی از عواملی بود که لنین در 1917 با زینویف و کامنف اختلاف داشت و مرزبندی کرد، چراکه در 1917 لنین شورش و مسلح‌شدن بلشویک‌ها را در نظر داشت و بخش اعظم حزب مخالف او بود. یا مثلاً گسترش کمپین سانتاکلارا توسط چه-گوارا و پیروزی بر باتیستا در 1959 که وی در پی شکست-های قبلی تجربه‌ی یورش در این مرحله را داشت و بزرگ-ترین فرماندهان کوبایی با او مخالف بودند.

تدارک و عملیات نظامی در شرایط بحرانی برای یک حزب انقلابی ضروری است ولی برای پدیده‌ای بنام انقلاب کفایت نمی‌کند. انقلاب قبل از هر چیز به سطح آنتاگونیزم تضادهای اجتماعی بستگی دارد. لنین شرایط انقلاب را اینگونه دسته-بندی کرد؛ انقلاب وقتی رخ می‌دهد که طبقه‌ی حاکمه در بحران حاکمیت و مشروعیت باشد، ناتوان از اداره و کنترل امور باشد، طبقه‌ی تحت ستم در اثر فشارهایی که بر او وارد می‌شود به سمت شورش و انقلاب برود. در چنین شرایط اجتماعی-تاریخی است که شکست دادن قهرآمیز و نظامی ارتش ضدانقلاب اهمیت عمده را دارد.

3. دکترین نظامی

اولین چیزی که یک حزب [3] باید بر در مورد آن تصمیم گیری کند، دکترین نظامی آن است. دکترین نظامی بیان نظرات حزب در ارزیابی سیاسی از مسائل مربوط به جنگ است، نگرش حزب نسبت به این جنگ، تعریف آن، سازمان دهی و آماده سازی نیروهای حزب، انتخاب استراتژی و متدهای مبارزه‌ی حزب و ... در واقع همان است، که clausewitzian، با اصطلاح "طرح جنگی" آن را بکار برد.

دکترین نظامی انتخاب شده به شرایط تاریخی - اجتماعی برمی‌گردد. در دوران نازی، احزاب کمونیست اروپایی خود را با دکترین نظامی "مبارزه طبقاتی داخلی (ملی) سازمان دادند و در نتیجه آنها تصمیم گرفتند که استراتژی قیام پرولتری را دنبال کنند! احزاب قانونی اولیه دارای ساختارهای نظامی مخفی شدند. این سازمان دهی منطبق با شرایط جدید نبود و باعث شد این احزاب تلفات و نیروهای زیادی را از دست بدهند. (مثلاً حزب کمونیست بلژیک در عملیات Sonnenwende تقریباً خلع سلاح و متلاشی شد) و سپس احزاب کمونیست بالاجبار وارد راه جنگ خلق طولانی مدت را وارد شدند. [4]

دکترین نظامی احزاب با پاسخ به سئوالات زیر تعریف می‌شود:

1. دشمن کیست (یا چه کسی خواهد بود) : این موضوع فقط بر مبنای تحلیل دولت و نیروها نیست بلکه بر اساس تحلیل طبقاتی جامعه است، تجزیه و تحلیل شرایط بین المللی (مثلا اینکه دولت تا چه میزان می تواند از کمک های امپریالیستی بهره مند شود و چه نیروهایی می توانند به انقلابیون کمک کنند) و ...

2. ماهیت جنگ چه هست (یا خواهد بود) : آیا این یک مبارزه ی طبقاتی خالص برای مرگ و زندگی میان پرولتاریا و بورژوازی است؟ آیا ستم و فرودستی طبقاتی با ستم ملی ارتباط دارد؟ اگر آری، آیا پروسه هایی هستند که این دو مبارزه به هم پیوند داده شوند؟ یا اینکه دو مبارزه ی جدا از هم هستند (رهایی ملی "تنها" قرار است انجام شود و مبارزه ترک شود یا قرار است به از بین بردن قدرت ارتجاعی یاری رساند؟) این دو با انجام یک انقلاب دموکراتیک و یک انقلاب پرولتری شدن هستند و آیا این دو مرحله از انقلاب جدا از هم هستند یا درهم تنیده؟ (آیا دولت پرولتری می تواند به بخش وسیعی از طبقه ی متوسط تکیه کند و آیا می تواند دولت دیکتاتوری پرولتاریا را برپا سازد؟

3. اهداف و ماموریت هایی که نیروهای نظامی باید در نظر داشته باشند چه هستند : منهدم کردن نیروی نظامی دشمن؟ وارد کردن خسارات مادی و انسانی سنگین به دشمن؟ ترکیب دو مورد بالا (وارد کردن شکست های سنگین به بورژوازی خودی و مایوس کردن نیروهایی که قصد دخالت خارجی را دارند)، عملیات نظامی محدود به مرزهای ملی یا انجام توأم آنها با عملیات در مناطق استراتژیک و ...

4. چه مواردی برای سازماندهی نیروهای نظامی اولویت دارد (یا بعدا خواهد داشت): چه نوع سازماندهی، چه پیشرفتهای تکنیکی برای این مرحله مورد نیاز است، برای مراحل بعدی به چه پیشرفت های تکنیکی و پروسه های درونی نیاز داریم و ...

5. حزب چگونه باید آماده شود: نه فقط با به اصطلاح سازماندهی درونی بلکه با بکارگیری منابع مختلف باید اینکار را کرد (مخفی کاری، انتخاب صحیح پروسه های درونی در رابطه با دموکراسی حزب و مبنای، نظامی بودن تعدادی از کادرهای و میلیتانت ها، کار ذهنی، تعبیه ی نیروی امنیتی و سکوریتته ی بالا، ...)

6. استراتژی و متد در پیش گرفته شده برای پیروزی یا شکست چه خواهد بود : جنگ چریکی؟ قیام؟ کودتا؟ ... اینها با تحلیل از قدرت سیاسی - نظامی بدست خواهد آمد (فاکتورهای عینی و ذهنی مانند خواست به جنگ) . همچنین

به شرایط ژئوگرافیک، اکونومیک، اجتماعی و دیگر فاکتورها مانند توانایی تحرک، اعتصاب، جمع آوری اطلاعات، مخفی کاری، تمرکز نیرو و پراکندگی، عقب نشینی و ارتباط گیری و ... نیز مربوط است.

4. توسعه ی نظامی

دکترین نظامی حزب بر توسعه ی نظامی که شامل جنبه های مربوط به نیروی نظامی اش است ، تاثیرگذار است:

1. جنبه ی سازماندهی : آیا با یک حزب سیاسی - نظامی انقلابی [5] یا با یک حزب نظامی انقلابی [6] می خواهیم مبارزه ی انقلابی را به پیش ببریم؟ آیا به پای ایجاد "ارتش سرخ جینی" [7] می رویم یا کادرها را برای دوره ی قیام آماده می کنیم؟ آیا زمینه ی کار مخفی گسترده و طولانی و استفاده از safehouses را پیش می گیریم یا به پای کمپین های خودبخودی می رویم؟

2. جنبه ی نظامی: تهیه، کسب و ذخیره یا راههای کسب سلاح بطور مداوم یا در زمان شورش و قیام؟ [8]

3. جنبه های اقتصادی و لجستیکی

4. جنبه ی سیاسی

5. جنبه های علمی و تکنیکی

6. جنبه ی مورال و ایدئولوژیک

7. پروسه ی درونی : دموکراسی و دیسیپلین: دموکراسی و دیسیپلین باید موجب تقویت قوای نظامی و حزب و سیاست انقلابی شود نه تضعیف آن! از این رو میان دموکراسی و دموکراتیسم تفاوت است [9] و [10]. اولی باعث تقویت و دومی باعث تضعیف می شود.

دموکراسی سیاسی

دموکراسی نظامی

دموکراسی اقتصادی

5. علم جنگیدن

علم جنگ بر دو پایه اصلی استوار است:

- جنگ تابعی از شرایط عینی سیاسی است.

- نتیجه ی بحران به روابط نیروی نظامی وابسته است (تعداد و کیفیت، شجاعت، نظم و نظم شخصی، انگیزه، تمرین، کیفیت و کمیت ابزار آلات جنگی، ظرفیت و کاراکتر رهبری و

...) و به همان نسبت به نیروی سیاسی، اخلاقی، تکنیکی، اجتماعی و اقتصادی.

با این دو پایه باید گفت که علم جنگ چهار زیر مجموعه دارد:

1. مطالعه‌ی جنگ‌های مختلف تاریخی که جنگ‌های استقلال-طلبانه، جنگ‌های داخلی و انقلابی اهمیت عمده را دارند.

2. قوانین جنگ، دانستن برخی اصول که در تمام سطوح لازم هستند (استراتژی، تاکتیک و ...) و برخی قوانین که دانستن آن‌ها مطلوب است [11] ولی در هر موقعیتی امکان کاربست‌شان وجود ندارد ولی دانستن‌شان موجب بهره‌وری بهتر در جنگ می‌شود. چیزهایی که باید بدانیم و لازم هستند:

- اصل تناسب وسیله و هدف.

- اصل آزادی عمل، برای تنظیم سیستم کنترل نیروهای خودی در تعقیب هدف بدون این‌که آن‌ها را به دشمن ارائه کنیم و ترتیب دادن راه‌هایی برای تخصیص نیروی پشتیبانی (که در صورت نیاز امکان ادامه‌ی نبرد را به ما می‌دهد)، امنیت (گرفتن اطلاعات و جاسوسی از دشمن)، ابتکار عمل، جابجایی، پنهان بودن از دشمن، پیشگیری از عکس-العمل‌های دشمن، ذخیره‌سازی و ...

- اصل اقتصادی نیروها (به بیان دیگر: حداکثر قدرت اجرایی نیروها در بکاربست ابزارها و جمع‌آوری اطلاعات) که این پرنسپ چند قانون فوق را نیز تا حد زیادی تحت کنترل و تاثیر خود دارد [12]: مثلاً برای جلسه گذاشتن در جایی که ماکزیم نیروهای ممکن بتوانند حاضر شوند، ذخیره‌ی پول در جبهه-های دوم و بعدی، استفاده از نیروها در حالت ماکزیم کمیت و کیفیت، بکاربست تمام یا بسیاری از نیروها و ابزارها برای تاثیرگذاری حداکثری، مساله‌ی زمان و اشغال مکان، غافلگیری (استفاده‌ی استراتژیک، تاکتیک و تکنیکی از ابزاری جدید به منظور کنار گذاشتن ابزار و روش قدیمی)، سرعت (که در اجرای غافلگیری مهم است و آزادی عمل را تضمین می‌کند) و تداوم نبرد تا بخش‌های ناآماده دشمن از پا درآیند.

3. پایه‌ریزی تنوریک ایجاد حزب انقلابی در شرایط جنگی

4. هنر جنگیدن

6. هنر جنگیدن

برخلاف علم جنگ که توسط حزب و سازمان یا یک مرکزیت سنتز می‌شود، هنر جنگ یک سیستم شناخت دقیق پدیده‌ها و اشراف به قوانین‌شان نیست. به‌عنوان یک فعالیت کنکرت، هنر جنگ هرگز به سراغ ظرفیت‌های دشمن و ابزارها و راه-های نابودی و ... نمی‌رود. به بیان دیگر؛ موضوع هنر جنگ تنها نیروهای مادی و ابزارها نیستند بلکه موضوعاتی مانند خواست طرفین، اخلاقیات که اغلب بطور رادیکالی حجم کاربرد ابزارها را تغییر می‌دهد هستند. بخش‌های مهم هنر جنگیدن عبارتند از:

1. استراتژی

2. هنر عملیات (هنر عملیات کردن یا اپریشن)

3. تاکتیک (بیشتر باید گفت: تاکتیک‌ها)

4. لجستیک (وابسته به حرکت، توقف و کاربرد نیروهای نظامی)

5. ارگانیک (وابسته به سازمان، و تدارک ابزار و نیروی انسانی).

هنر جنگیدن عمدتاً در سطوح فوق قابل بررسی است. مثلاً اینکه در جایی که نبرد رخ می‌دهد، در سطح استراتژیک و تاکتیک چگونگی باید عملیات را به پیش برد که نیروی انسانی به کارآمدترین شکل به حرکت درآمده و اهداف را برآورده سازند و در مواجهه با موانع و اسرا و ... چه رویکردی داشت. در مورد سربداران و بر اساس آنچه در کتاب "پرنده-ی نوپرواز" می‌خوانیم، چیز زیادی نمی‌دانیم اما از میان خاطرات بازمانده‌گان قیام و دیگر رفقای اتحادیه‌ی کمونیست-ها می‌دانیم که مساله‌ی هنر جنگیدن در جبهه‌ی سربداران بحث شده است و رفقای زن و مرد در این خصوص سهم برعهده گرفته‌اند. استفاده از نیروها صرفاً براساس توانایی نبوده و جنسیت، ایجاد بالانس میان برآورده کردن هدف و در خدمت جمع بودن، برخورد رهبران و فرماندهان با سایر رزمندگان و ... موضوعات مهمی هستند که باید بیشتر کنکاش شوند.

7. استراتژی

استراتژی شامل اجرای مفاهیم و توصیه‌هایی است که از دکنترین نظامی استخراج می‌شود. برای انجام این کار، آن را به هر دو مشکلات نظامی و غیر نظامی باید ارجاع داد. استراتژی می‌تواند قدرت نظامی حزب را افزایش دهد (در مفهوم کمی)، در قدرت نظامی (پویا، مفهوم غیر کمیتی) و

خود را در دکترین نظامی روشن می کند تا زمانی که مبارزه آغاز شود. بنابراین استراتژی یعنی:

- این تعریف: استفاده ی مناسب از نبرد در تعقیب اهداف جنگ

- این نقطه ی آغاز: خواست به دست آوردن بالاترین نتیجه، در سریع ترین زمان ممکن و با کمترین هزینه، با استفاده ی کارآمد از نیروها، که تطبیق استراتژی با منابع اقتصادی و نیروها است.

- اینها به این معنی هستند: عملیات های موفقیت آمیز (امکان تحلیل استراتژیک صحیح و کسب نیروی انقلابی مسلط بر هنر و تاکتیک را فراهم می کند) و انفجار سیاسی - نظامی بوجود می آورد (پروپاگاندا) و سازماندهی (برای نبردهای بعدی)

- این اصول: اهمیت مطلق داشتن نقاط کلیدی
- این اهداف: عینیتی که باید به سمت صلح پیش رود یعنی باید دشمن را درهم شکست و نیروی او را منهدم و خواست او برای جنگ را از بین برد.

(مبحث استراتژی شامل موارد و مباحث دیگری نیز بود که ترجمه نشده است: مترجم)

8. پرنسیپ های عمومی استراتژی انقلابی

پرنسیپ های عمومی استراتژی انقلابی چه ها هستند؟ ما آنها را در پنج مورد تقسیم می کنیم:

- تقدم سیاست بر جنگ: سیاست بر همه چیز تقدم دارد بنابراین آموزش سیاست انقلابی بر جنگ انقلابی مقدم است. آموزش سیاسی - ایدئولوژیک نیروها در عملیات بر داشتن ابزارآلات موثر تقدم دارد. عملیات نظامی می تواند متوقف شود ولی آموزش سیاسی متوقف نمی شود.

- تقدم مردم بر تجهیزات و وسایل [13]
- تقدم درون بر بیرون (در کشور چه اتفاقی می افتد و مبارزه ی طبقاتی داخلی چگونه است)
- استراتژی انقلابی همیشه وابسته به ارتباط با توده های خلق است.

- صرف نظر از شکل اصلی مبارزه که هرچه باشد، قیام، چریکی، و ... اما هیچ شکلی از مبارزه نباید مورد غفلت قرار بگیرد: مبارزات توده ای (اعتصاب، تظاهرات)، جنگ چریکی، جنگ سنتی، خرابکاری، مبارزات حقوقی، جنگ روانی، جنگ مخفی، ترور و جنبش های مسلحانه و ...
- هدف، نابودی کامل نیروهای مسلح و نظامی دشمن است، برخلاف دیگر انواع جنگ، جنگ انقلابی جنگی است که آن را با معامله یا پیمان صلح و ... با دشمن نمی توان به پایان برد.

9. استراتژی های اصلی انقلابی

در این بحث مواردی از اصلی ترین استراتژی های انقلابی ذکر می شوند که قطعاً می تواند تقسیم بندی های بهتری را نیز یافت یا بوجود آورد:

- استراتژی نبرد مسلحانه ی بلانکیستی: مثال اصلی در این استراتژی در Instructions pour une prise d'arme [14] آمده است که یک گروه 500 تا 800 نفره در قیام مه 1839 شرکت داشتند. آن ها به مقرهای اصلی پلیس حمله کرده و سنگربندی سیستماتیک می کردند و در همین حین مردم را برای مبارزه جذب و تعلیم می دادند. به لحاظ تاکتیکی، بلانکیست ها به شدت به سنگرها و سنگربندی متکی بودند - امری که به شدت از سوی انگلس نقد شد - و این استراتژی تا 1848 توسط نیروهای انقلابی به عنوان استراتژی پرولتاریا در مقابل فراوان پلیس ضدشورش و مسلح بورژوازی رایج بود.

- استراتژی نبرد مسلحانه ی اعتصاب عمومی: میراث باکونین (چه اذعان شود یا نشود) به سمت ایجاد مدل اعتصاب عمومی رهنمون شد. این استراتژی بر حرکت خودبخودی توده ها تکیه دارد. بر طبق این استراتژی وقتی توده ها به لحاظ ذهنی آماده باشند، این آمادگی امکان طرح مسائل عینی مانند (نظامی گری و سازماندهی) را فراهم می کند. این حالت شرایط را برای تسلیح توده ها به راحتی فراهم می کند. این استراتژی همچنین به ضعف و شکاف عمیق در صفوف بورژوازی نیز اهمیت فراوان می دهد. این استراتژی توسط سندیکالیست های انقلابی فراخوان داده می شود (جنگ

- ابتدا ایجاد مناطق آزاد دور و در اطراف شهرها، سپس تصرف شهرهای کوچک و سپس شهرهای بزرگتر.
 - استفاده از تاکتیک ده به یک و اطمینان از توقف نفرات به دشمن [15].
 - اطمینان از داشتن رزمندگانی با سطح آگاهی سیاسی بالا و شجاعت و از خودگذشتگی.
 - اطمینان از اسارت دشمن در صورت عبور از کمپ انقلابی.
 - استفاده از زمان های میان جنگ برای بهبود، آموزش و تحکیم قوای خود.
- این استراتژی با موفقیت در چین، یوگوسلاوی، آلبانی و بخشاً اندونزی و ویتنام اجرا شد و در مالزی (48 – 60) و یونان (45 – 49) شکست خورد.
- استراتژی کودتا : متکی به رابطه ی نیروهای دارای قدرت و علاقمندی آنها به انقلابیون است. در کشورهای جهان سوم در دهه های 60 و 70 و ... بارها از سوی افسران جوان وابسته یا طرفدار یا علاقمند به اتحاد جماهیر شوروی انجام شد.
 - استراتژی انتخابات مسلحانه : وقتی تنش میان نیروهای درگیر در پروسه ی انتخابات حاد است و نیروهای انقلابی نیز بطور قانونی از طریق روابطشان با بخشی از طبقه ی حاکمه یا نفوذ گسترده شان در میان مردم توجه آن ها را بخود جلب کرده اند می تواند توسط کاندیداها استفاده شود. پیش دستی پینوشه در شیلی و عدم رعایت این اصل توسط آئنده مثال خوبی است.
 - استراتژی فوکونیسیم : این استراتژی برآمده از مبارزات انقلابی آمریکای لاتین در دهه های 50 و 60 بویژه در کوبا است [16]. در این استراتژی پایگاه های نظامی روستایی ایجاد شده و به سمت شهرها و مراکز حکومتی پیش می روند. این استراتژی از ایجاد شرایط ایجاد مناطق آزاد شده ناتوان است و نقش پرولتاریا به حامی و پشتیبان چریک های روستایی کاسته می شود.
 - استراتژی نبرد مسلحانه جدید : پس از موفقیت ساندنیست ها در نیکاراگوئه پدید آمده است. در پی این پیروزی بسیاری از نیروهای انقلابی یا به طور کامل و یا جزئی استراتژی جنگ خلق درازمدت را رها کردند چون استراتژی ای است که در برخی موارد برای چند دهه دنبال شده بود! برای این منظور استفاده از پتانسیل حواشی شهرهای بزرگ مورد توجه

- سندیکالیست ها) که بورگودیست های چپ آن را نمایندگی می کنند.
- استراتژی ترور نمونه ساز : این استراتژی در عمل توسط جنبش آنارشویستی و توسط پوپولیست های روس بکار برده شد. در این استراتژی یک فرد یا یک گروه کوچک یا یک سازمان مخفی که معمولاً فاقد ارتباط ارگانیک با توده ها است عمل می کند. تنها راه تماس آن ها با توده ها از طریق مدل و نمونه سازی است که به توده ها ارائه می دهند یا به واسطه ی میلیتانت هایی که در برابر سرکوب می ایستند و در مواردی تبلیغاتی که می کنند. این استراتژی به منظور ایجاد رعب و ترس در صفوف دشمن کارایی دارد ولی از نابودی دستگاه دولتی کهنه ناتوان است. تاریخاً این استراتژی شکست خورده است، بقول: یک نفر بیدار نمی شود وقتی لایه های انقلابی توده ها سازمان نمی یابند.
- استراتژی نبرد انقلابی لنینیسم – کمینترن : برای اولین بار در اکتبر 1917 و پس از اینکه به خوبی تئوریزه شد و در یک کار مسلحانه ی جمعی با امضای Neuberg به انجام رسید تبدیل به استراتژی احزاب کمونیست در دهه های 20 و 30 شد. این استراتژی بر تحلیل مشخص مارکس و انگلس از ساختار جامعه و درس های تجربه ی 1905 و با دادن یک نقش محوری به حزب پیشاهنگ متکی بود. حزب پیشاهنگ ابزار آگاه کردن توده ها، ارتباط گیری با آنها، تعلیم کادرها و تشکیل ارتش سرخ و قیام و ... بود.
- استراتژی جنگ انقلابی ادامه دار : با سه مرحله مشخص می شود : مرحله ی حمله ی چریکی – دفاع استراتژیک (که کاملاً فعال است) و مرحله ی تعادل استراتژیک. یک استراتژی تهاجمی است که در آن نیروهای انقلابی در موقعیتی قرار می گیرند که قادر به ادامه جنگ و تغییر اوضاع هستند. اصول خاص جنگ خلق ادامه دار توسط "مائوتسه دون" به خوبی مشخص شده است:
- حملات پراکنده به نیروهای ایزوله شده و تتهای دشمن و سپس حمله ی متمرکز به نیروهای قوی و وسیع دشمن.

قرار گرفت و رهبری ارتش نوین خلق، به رهبری حزب کمونیست فیلیپین بوجود آورنده ی آن بود. [17]

- استراتژی PASS (Politico-Military Fighting Strategy) یا **جنگ انقلابی ترکیبی** (Combined Revolutionary Warfare (CRW): توسط ماهیرچایان موسس جبهه ی آزادیبخش ترکیه معرفی شد. بر اساس این استراتژی چریک باقی می ماند تا مرحله ی پیش آمدن جنگ سنتی و دیگر فرم های مبارزه (سیاسی - اقتصادی - دموکراتیک و ایدئولوژیک و ...).

استراتژی PASS به سه مرحله تقسیم می گردد:

- ساخت چریک شهری

- پخش شدن چریک ها در درون کشور

- تغییر یافتن نیروی چریکی به ارتش منظم

- استراتژی جنگ خلق انقلابی طولانی مدت [18]

10. استراتژی انقلابی و دکماتیک

رایج

بطور مشخص نه جنگ مسلحانه و نه مدرسه ی چریکی به خودی خود استراتژی انقلابی نخواهند بود. مدرسه ی جنگ انقلابی و استراتژی انقلابی شاگردان مکتبی و جزمی نمی خواهد. [19]

11. کاراکترهای خاص و

جهانشمول

ایجاد سیاست های نظامی (و انجام این کار، انتخاب استراتژیک) بر اساس تجزیه و تحلیل دقیق از تاریخ و از هدف در شرایط امروز و شرایط ذهنی حاکم امکان پذیر است. این تحلیل می تواند یک موقعیت استراتژیک جهانشمول باشد (به عبارت دیگر، در موقعیت خاصی باید شورش و یا جنگ طولانی باید به عنوان استراتژی انقلابی محسوب شود) [20] و یا بسته به موقعیت باید با انتخاب بین شورش و جنگ طولانی یکی را بر اساس شرایط عینی. در نظر گرفت. اتخاذ اینکه اینجا و آنجا یک سیاست استراتژیک جهانشمول است جزمی نیست. باید محصول جامع، دقیق و صادقانه تحقیق، تلاش برای شناسایی قوانین تاریخ به منظور تغییر وضعیت موجود باشد. این روش منطبق بر اصول ماتریالیسم تاریخی است. تا زمانی تنها پیروزی انقلابی کمون پاریس و سپس انقلاب اکتبر تجارب غنی انقلابی بودند، و تنها مشاهده و قیام مسلحانه به عنوان تنها راه ممکن برای رهایی. سپس پیروزی انقلاب در چین و هندوچین دنیا را تکان داد تا این سند تاریخی ارتقا یابد. [21] وقتی که استراتژی

از جزمیت دور شود با سوال هایی از جنبه های جهانشمول و خاص روبرو می شود. یا مواردی که توسط صدر حزب کمونیست مائونیست پرو در مورد جنگ مشخص شد؛ او به ذکر سه مورد از این قبیل ویژگی ها در پرو تاکید کرد: اول، اهمیت مبارزه در شهرها در کنار مبارزه در حومه شهر (منعکس کننده اهمیت شهرها در آمریکای لاتین است)؛ دوم، این واقعیت که داشتن مناطق پایگاهی و توانایی حفظ آن ما را موظف به ایجاد اشکال مختلف قدرت در مناطق آزاد شده می کند و سوم، بازوی نظامی خود حزب. [22]

12. پایگاه های پشتیبانی، مناطق

چریکی و مناطق آزاد شده

1. مناطق عملیات چریکی: این منطقه جغرافیایی است و منطقه ایست که چریک در آن قابلیت فعالیت و حرکت و عملیات دارد.

2. پایگاه های پشتیبانی: این پایگاه ها هم در رده جغرافیایی و هم سیاسی و هم اجتماعی قرار دارد. این منطقه جایی است که در آن دشمن نیز حی و حاضر است (و یا که در آن می تواند به راحتی نفوذ کند) و در واقع در آن جا قدرت ضد انقلابی نیز وجود دارد است. حزب انقلابی است که بصورتی پایدار و محکم در میان توده ها باید نفوذ کند و با جذب نیرو چریک تربیت کند. در این پایگاه ها روابط اجتماعی خاصی برقرار است و هنوز کسانی از مناسبات کهنه هستند، اما تعادل قدرت بین طبقات اجتماعی تغییر کرده و خواست مردم با حمایت از نیروهای مسلح انقلابی تقویت و برآورده خواهد شد [23].

3. نواحی باثبات یا پایدار اولیه: نواحی که در آن بعد از جنگ، نیروهای دشمن بیرون رانده شده و کنترل سیاسی و اجتماعی منطقه در دست نیروهای انقلابی است. این سطح از کنترل بین یک منطقه ی پایه و یک منطقه ی آزاد شده است.

4. مناطق آزاد شده: مناطقی است که توسط سیاست انقلابی اداره می شد و بقایای رژیم کهنه برچیده شده اند و جامعه ی نوینی در حال تولد است. مناسبات ارباب و رعیتی، الیگارشسی های اقتصادی و ... از بین رفته و مناسبات تعاونی و همکاری انقلابی میان مردم جاری ست. مصادره کننده گان ثروت عمومی محاکمه می شوند. تولید سوسیالیستی شده و از نقطه نظر نظامی مساله دفاع از این مناطق است [24].

این دسته بندی می تواند گیج کننده باشد و همیشه می توان از دسته بندی های مختلف استفاده کرد. در موارد بسیاری اصطلاحات مائو تسه تونگ استفاده می شود که از اصطلاح

"منطقه پایه" به معنی "منطقه پایه پایدار" بهره می برد و در واقع به معنی منطقه تحت کنترل کل سیاسی نظامی [25] است. یا مواردی که حزب کمونیست نیال با اصطلاحات دیگری، دسته بندی های ویتنامی ها را بکار می برد و ...

13. هنر عملیات کردن

استراتژی به هنر عملیات کردن وابسته است: هنر عملیات کردن می تواند شرایطی را که استراتژی باید عمل کند را روشن و تعیین کند. Alexander Svechin استراتژیست بزرگ شوروی در دهه ی 20 در این مورد می گوید: "هنر عملیات کردن ابزار استراتژی است و عملکرد استراتژی به عملیات وابسته است. عملیات را در جنگ استفاده می کنیم و تاکتیک ها ابزار هنر عملیات کردن هستند". او مطالعات زیادی در این زمینه و نبردهای دوران ناپلئون و قرن نوزدهم انجام داد و نتیجه گرفت و همانطور که اکنون نیز مشاهده می شود که؛ عملیات کردن بیشتر در جنگ های چریکی معنا دارد و در جنگ های گسترده بسیار متفاوت است.

در جنگ خلق طولانی مائونیستی، هنر عملیات کردن به همکاری و تعامل میان سه سطح از نیروهای مسلح وابسته است: شبه نظامیان محلی (با دفاع از خود)، نیروهای منطقه ای و نیروهای منظم (بدنه ی ارتش و آماده پاسخ گویی به نیازهای دفاعی و حمله ای). چریک ها بطور خودبخودی و با حمایت و پشتیبانی نیروهای محلی در عملیات های فوری عمل می کنند. یکی از مهمترین جنبه های کار این چریک ها، گردآوردن نیروهای متحرک [26] و کمک به حرکت موثرتر و سریع تر نیروهای منطقه ای است. در تقابل با نیروهای دشمن امکان تحرک و ابتکار عمل سریع چریک ها فرصت های خوبی در اختیار نیروهای منظم ارتش قرار خواهد داد. مانند حمله ی سریع و به همان نسبت عقب نشینی سریع [27].

اصول اساسی هنر عملیات کردن:

- تحرک و اهمیت بالا بردن ریتم و تسریع عملیات و مبارزه.
- تمرکز تلاش افراد در زمان تعیین شده و مکان.
- شگفت زده و متعجب کردن.
- ابتکار و فعالیت در نبرد.
- حفظ ظرفیت و بهره وری صحیح از نیروهای خودی.
- انطباق اهداف عملیات به شرایط و وضعیت واقعی.
- هماهنگی نیروها و روشها با منابع.

14. تاکتیک

اگر استراتژی تعیین کننده ی آنچه است که در عملیات انجام می شود و هنر عملیاتی است که عملیات را در موقعیت معینی پیش می برد، این تاکتیک است که تعیین می کند عملیات چگونه انجام می گیرد. تاکتیک حوزه ی تهیه و استفاده از سلاح، نیروی انسانی و روش ها و متدها برای پیروزی در نبرد را پوشش می دهد. تاکتیک دارای اصول عام و خاص مربوط به هر نوع عملیات نظامی است.

15. تاکتیک قیام: اصول

- جدا شدن از سنگر و پیوستن به گروه های کوچک (آماده کردن فضای مبارزه و محل گذر برای گروه ها و نیروهای متحرک، مثلاً ساخت سوراخ در دیوار برای عبور نیروها در هنگام حمله ی دشمن)
 - استفاده از تمام سلاح های ممکن. مثلاً در ویتنام حفر خندق کمک شایانی به متوقف کردن ماشین های ویژه ی نظامی آمریکایی کرد و این کار عمدتاً توسط مردم انجام می شد.
 - از ابتدای نبرد استفاده از بعد سوم مثل پشت بام ها، فاضلاب ها، زیرزمین و بالکن ها و ...
 - محدود کردن خط دید دشمن مثلاً با آویزان کردن تابلو و صفحاتی در مسیرهای مستقیم و خیابان ها و ...
 - استفاده ی دائم و فراوان از کمین و تله برای دشمن.
 - محدود کردن دشمن در فضاهای بسته (ساختمان های بتنی، زیرزمین ها و ...) و استفاده از فضاهای باز برای رزمندگان انقلابی (ورزشگاه ها، میدین و ...)
- دو مورد آخر مکمل گروه های متحرک است و در واقع قلب عملیات محسوب می شود.

16. تاکتیک پارتیزان: اصول

- بعد از عملیات شرکت در مشاوره و انتقاد و انتقاد از خود به منظور درک کاستی های کار.

مبارزه نیروز کوچک و ضعیف در برابر نیروی بزرگ و قوی، ضرورت انجام تاکتیک پارتیزانی و انجام عملیات چریکی را بوجود می آورد.

17. تاکتیک و تکنیک

امر تاکتیک در اغلب موارد مورد غفلت مبارزان خیابانی قرار گرفته است. این که سلاح گرم به آسانی بدست نمی آید و باید در استفاده از آن به تاکتیک مشخصی آشنا باشیم و احزاب و ... باید کلاس های آموزشی برگزار کنند. مثلاً اینکه تک تیراندازهای راست دست همیشه به سمت چپ دیوار می چسبند و این در خیابان نیز مهم است که کدام سمت را زودتر اشغال کنیم و یا مورد حمله قرار دهیم و ...!

- حرکت از ساده به پیچیده در عملیات سازماندهی شده
- شناسایی دقیق و هوشمندانه (مثل مدت زمان دقیق عقب نشینی)، این یکی از جنبه های تمرینی مهم عملیات است.
- انتخاب مبارزان با توجه بسیار به قابلیت ها و استعدادهای آن ها.
- حفظ برخی از نیروها به شکل مخفی حتی در عملیات.

18. تروریسم

تحت بمباران تبلیغاتی بورژوازی و دشمنان و ضدانقلاب در مورد ترم "تروریسم" بسیاری از انقلابیون مرعوب شده اند در صورتیکه ترور و تروریسم بخش مهم و یک عنصر کلیدی در سیاست نظامی است.

این یک توهم است که فکر کنیم هر کسی از پروژه ی انقلابی پشتیبانی می کند. این پروژه نیاز به کاراکترهای آموزش دیده دارد که نه فقط قهرمانان و حافظ منافع توده ها باشند (که باید باشند) بلکه توده ها باید آن ها را در ارتباط با خود و در عمل ببینند. همانطور نیز کاراکترهای نفوذی و تعلیم دیده ی پلیس و جاسوس باید مجازات شوند.

در کل تروریسم به هیچ عنوان برای انقلاب کردن کفایت نمی کند. اما در مصاف نیروهای انقلابی با دشمن و با ضدانقلاب لازم است در برقراری توازن قوا از آن استفاده کرد. یا اینکه توازن قوا به حدی نابرابر است که استفاده از ترور جایز و لازم است. در هر حال تبلیغات دشمن بر علیه انقلابیون بسیار گسترده است و نباید مرعوب آن شد (مانند اینکه تروریست ها بسیاری از مردم غیرمسلح را می کشند و ...) هرچند این موضوع نیاز به بحث گسترده ای دارد ولی مساله اینست که ابعاد جنایات تروریسم دولتی بسیار وسیع تر است و نباید مرعوب شد. اما همیشه حدود و قصور عملیات تروریستی باید برای انقلابیون تعریف شده و مشخص باشد. بسیاری از انقلابیون اینکار را تحت ارباب دشمن نمی کنند. همانطور که یک متخصص ترور آمریکایی گفته است: " یکی از دلایل شکست بریگاد سرخ این بود که به این امر توجه کافی نکردند

- اطمینان حاصل کردن از اینکه مبارزان اشیا و ... دارای اهمیت برای دشمن را حمل نمی کنند.
- اطمینان حاصل کردن از آشنایی دقیق هر مبارز به فضا و زمین مبارزه و هدف و نقشه ی عملیات.
- دانستن اینکه چگونه با تمرکز نیروهای خود، در زمان مورد نظر امکان برآورده ساختن هدف را دارید.
- استفاده از سهل انگاری و نقاط ضعف دشمن.
- توانایی به تعویق انداختن عملیات در صورتیکه امکان یا احتمال خطر از سوی دشمن باشد.
- فریب و تحرک بیش از قدرت شلیک مهم است ولی از دومی نیز نباید غافل شد.
- کمین زدن و حمله ی یک دفعه ای و ترکیب درست این دو با هم.
- ابزار لازم برای متعجب ساختن دشمن را داشته باشیم مثلاً پرتاب آجر و ... در حینی که کمین زده ایم.
- تا دوبار نیروهای چریک تازه امکان کسب تجربه دارند و بیش از آن قطعاً شناسایی و در خطر هستند.
- حصول اطمینان از برتری عددی در زمان و مکان مشخص با استفاده از اصل تمرکز سریع نیروها.
- عقب نشینی سریع، بدون برجای گذاشتن رد.
- اعزام نیروها برای تسهیل عقب نشینی مثلاً استقرار در ساختمان های اطراف و تیراندازی به دشمن برای پوشش و یا درمان سریع زخمی ها و ...
- پوشش در دنباله ی نیروهای عملیاتی
- پراکنده شدن

با تشکر از توجه شما.

و از ترور استفاده نمی کردند و به تنبیه برخی از سربازان
خُرد دشمن اکتفا می کردند در حالیکه با نفوذ و امکانات آنها
ضرورت انجام ترور اهمیت داشت."

19. هنر جنگ کلاسیک (یا جنگ بزرگ)

این موضوع نیاز به بحث گسترده ای دارد که در حوصله ی
این مقاله نمی گنجد. برای جنگ گسترده نیز مانند بالا اصول
و پرنسیپ های عام و خاصی وجود دارد و باید به دقت و
مفصل بر سر آن ها بحث کرد.

توضیحات و منابع:



[1] This was a debate that initially involved Trotsky opposing Stalin and Vorochilov in 1918, and then Frounzé in 1921.

[2] Whether or not a class Party is necessary for the social revolution is a critically important question, but one that is beyond the scope of this presentation. As is the equally important question of whether (if we deem the Party to be necessary) establishing such a Party is a necessary precondition for commencing the armed confrontation. For the sake of convenience I am using the term “Party” here, but if one prefers one could understand this as meaning “force”, “organization”, “movement”, etc.

[3] The achievements of the CPs once they took this new path were remarkable: they were able to militarily organize large masses of people despite fierce repression. What limits the use of these examples for the future is the fact that the CPs were emphasizing National Liberation rather than Socialist Revolution: this won them support from large layers of the petit bourgeoisie and the peasantry that would have been hostile to the dictatorship of the proletariat.

[4] The theory held by the European fighting communist school of thought.

[5] The theory held by one section of the Marxist-Leninist-Maoist school of thought.

[6] The theory held by the other communist schools of thought.

[7] The *appropriate* time is not necessarily the *chosen* time: it can be imposed by the enemy’s initiative, such as the Nazi coup in 1933 which prevented the insurrection the KPD had been preparing.

[8] In bourgeois armies, the soldier only has the right to know what is strictly necessary in order to accomplish their mission. They obey orders because they were trained to do so. Murat didn’t bother to explain anything to his hussars, he simply shouted “The direction: my asshole!” and shoved their head into their objective.

[9] The Spanish Civil War provides numerous examples of the disastrous effects of “democratism”. For instance, at the battles of Alto de Leon and Somosierra in July-August 1935 where the militias refused to attack without first holding a vote ... The militias enjoyed superiority in numbers, motivation, equipment and position, but despite all this they were badly beaten by the regular units led by fascist officers. The question of “democratism” was at the center of Lin Piao’s attack against General Ho Long during the Cultural Revolution.

[10] For example, *initiative* is only worthwhile if one is able to keep it: the Paris Commune took the initiative against Versailles, but at the first setback it became clear that it did not have the means to keep it. By the same token, *surprise* is only useful if one is able to exploit it, etc.

[11] The universality of the principle of *economy of force* is what gives the guerilla its strategic value. The guerilla (and the urban guerilla even more than the rural guerilla) allows for an optimal use of weak forces, and obliges the enemy to deploy countless forces in order to guard potential targets – and in this way, obliges it to abandon this principle. But if by definition the guerilla benefits from the advantage provided by the *economy of force*, the principle can and must be applied with care by the guerilla, in the positioning and use of their own forces. When an insurrection (or a coup) enjoys the necessary conditions of surprise, it too benefits from this principle, which explains how weak forces, if used intelligently, can take apart a numerically superior enemy: insurrectionary forces seize certain areas but temporarily leave others in the hands of enemy units, they concentrate their forces at decisive points and battles while the enemy, taken by surprise, has some of its troops at rest, etc. At the same time, the principle of *economy of force* has its limits, and there are discrepancies in the relationship of forces that it cannot overcome.

[12] In China’s People’s Liberation Army, these theses were spelled out in the system known as “the four primacies”: primacy of people over things, of political work over other activities, of ideological work over other forms of political work, and of living ideas over booklearning within ideological work.

[13] The way in which Lenin denied accusations that he was a “Blanquist” should not lead us to overlook the fact that the Blanquist *taking up of arms* is the intermediate step between the Babouvian conspiracy and the Leninist insurrection. The “Blanquist” epithet that Plekhanov and Martov threw at Lenin had very little to do with true Blanquism. What it meant, in the political vocabulary of the day, was that one was in favor of conspiratorial rather than mass action.

[14] This principle was theorized by Mao Zedong in *On Protracted War* and by Zhu De in *On the Anti-Japanese Guerrilla Warfare*. But Giap and the rest of the Viet Minh leadership did not agree, and in any case considered it ill-suited to the Vietnamese situation. The small numbers of Viet Minh forces often led them to engage with equal numbers of combatants on the tactical level; surprise, better knowledge of the

terrain, and the operational quality of their troops (the degree of combat preparedness and revolutionary heroism) being enough to make the difference.

[15] This basing a theory on the systematization of specific experiences (often the result of empirical experience, and the product or expression of the weaknesses of the Latin American revolutionary movement) has been the source of a lot of confusion. It allowed the most important theoretician of focoism, Régis Debray, to reject Leninist-Maoist ideas (such as the role of the class Party) despite these having been insisted upon by the person who, according to Debray, embodied the focoist “revolution in the revolution”: Che Guevara.

[16] It was primarily in Mindanao in the early 1980s that the NPA rejected the strategy of Protracted People’s War and in a subjectivist manner forced a transition from the “defensive” phase to the phase of the “strategic counter-offensive”. Small mobile NPA units that were firmly anchored amongst the people were prematurely combined into battalions within which PCP cadres were supposed to take on military responsibilities for which they were insufficiently prepared. The Party’s clandestine structures came out of this severely weakened, and the major NPA battalions, which were easy to identify, suffered heavy losses from an enemy that was far from being defeated.

[17] In the debate we had previously (about the document from the (n)PCI), we were made to consider the idea that the Bolshevik Party had been pursuing a people’s war strategy “without knowing it” – the 1917 insurrection corresponding to the third phase (the generalized offensive) of this strategy. This is a very interesting idea, but we have not been able to pursue the kind of historical investigation that would be required to evaluate it. Amongst the questions that would have to be answered for us: Between 1905 and 1917, did any aspect of the Bolshevik Party’s line parallel that of protracted war? If so, did that aspect significantly contribute to the Party’s development? The Bolshevik Party did engage in armed struggle (sheltering militants, liquidating informants, fundraising operations), but what was the objective and subjective reality (the importance that it had in the eyes of cadres, of militants, of the masses)? Did any armed activities persist between 1908 and 1917?

[18] This is not only a problem amongst dogmatists. We experienced the same thing in our previous debate: the (n)PCI claims to be in the “first phase” of people’s war, and yet not only does it not carry out any armed actions, but what’s more it distances itself from those forces that are doing so (i .e. the Red Brigades). Depending on how much faith one has in the honesty of the (n)PCI, this is either an abuse of language (for as Clausewitz shows, war is defined by the used of armed force), or it is a political scam.

[19] This does not mean that one should not take advantage of exceptional historical circumstances, such as occurred in Czechoslovakia in 1948.

[20] Was the October 1917 insurrection the historical exception that only managed to succeed due to the extreme weakness of the regime? Or were the protracted wars in China and Indochina the exceptions that only succeeded due to the critically important anti-feudal and national liberation dimensions to their struggles?

[21] “Prachanda Path” is the Nepali equivalent of “Gonzalo Thought”.

[22] So it was in China and Indochina, where the Communist Party put limits on sharecropping, usury, etc. in order to defend the interests of impoverished peasants. So also, today in Colombia, where narcotraffickers operating in the FARC’s support bases are obliged to pay peasants a guaranteed price for coca (as well as a tax to the FARC), while in areas controlled by the paramilitaries the narcotraffickers use white terror (starting with the systematic elimination of peasant trade unionists) in order to impose rock bottom prices.

[23] Which does not mean that they must be defended at any cost. Liberated zones can be evacuated when faced with disproportionate military pressure. The “Long March” is an example of this.

[24] The notion of “base area” was very flexible for Mao Zedong, who spoke of “long-term bases”, “temporary bases”, “seasonal bases”, “bases for small units”, and even “mobile bases”.

[25] The term was coined by General Giap.

[26] To have the Initiative is not the same as being on the offensive. There are hopeless offensives which reveal a lack of initiative (which are a kind of fleeing forward) as well as daring retreats through which one maintains the initiative (such as the Long March).